

نحوه مواجهه حکومت‌ها با علم جدید در افغانستان از زمان شیرعلی خان تا پایان حکومت نجیب‌الله

محمدقدیر دانش*

چکیده

پرسش اصلی پژوهش حاضر آن است که حکومت‌های گوناگون افغانستان - خصوصاً در یک سده اخیر - با توجه به شرایط، امکانات و مدت حاکمیت خود، چه مقدار برای گسترش علم جدید تلاش و سرمایه‌گذاری کردند. نتایج به‌دست‌آمده حاکی از آن است که پیش‌تر این حکومت‌ها - به استثنای حکومت امان‌الله و کمونیست‌ها - اهتمام جدی به این امر نداشتند. علت اصلی آن استبداد و انحصارطلبی حاکمان بود که با بیداری جامعه و آگاهی افراد از حقوق فردی و اجتماعی خود سازگاری نداشت.

هدف اصلی این پژوهش، بررسی علل عقب‌ماندگی افغانستان است که در باور بسیاری از نویسندگان، سنت‌گرایی عامل اصلی آن به‌شمار می‌آید. روش مورد استفاده نیز تاریخی - تحلیلی است.

واژگان کلیدی: علم جدید، حکومت، استبداد، سنت‌گرایی.

*. پژوهشگر و استاد دانشگاه.

مقدمه

سرزمینی که چند قرن اخیر افغانستان نامیده می‌شود، پیش از این به نام خراسان یاد می‌گردید و بخش مهمی از حوزه تمدن بزرگ اسلامی را تشکیل می‌داد. مدت‌ها بلخ و هرات دو مرکز مهم توسعه علوم اسلامی بودند و دانشمندان بسیاری را به جهان اسلام تقدیم کردند. در زمان تیموریان، هرات نقش مرکزیت را برای آموزش علوم اسلامی پیدا کرده بود و میزبان بیش از ده‌هزار دانش‌پژوه از نقاط گوناگون جهان اسلام بود؛ ولی در این چند سده اخیر، نه از اقتدار این سرزمین خبری است و نه از مراکز علمی آن؛ نه دانشمند صاحب‌نامی از آن قد برافراشته و نه کتاب مهمی در آن تدوین گردیده است.^۱ علت این امر چیست؟ گذشته از این، در عصر حاضر که علم برای همه کشورهای بیش‌ترین اهمیت را یافته و مهم‌ترین معیار پیشرفت و عقب‌ماندگی جوامع به‌شمار می‌آید، در افغانستان نه تنها از پیشرفت علمی خبری نیست؛ بلکه مدت‌هاست هم‌چنان در تاریکی به‌سر می‌برد و بیش‌تر افراد جامعه آن از نعمت سواد محرومند. بدتر از این، در بسیاری از تحلیل‌ها و نوشته‌ها به مخالفت با علم و پیشرفت متهم می‌گردد؛ به این معنا که این کشور، بسیار سنتی و بنیادگراست و این امر، با پیشرفت‌های جدید که علم جدید بخش مهمی از آن است، سازگاری ندارد و بدین صورت، مانع بزرگ پیشرفت کشور، سنت‌گرایی آن معرفی می‌گردد؛ بنابراین، به علاوه ظلم و استعمارستیزی که از ویژگی‌های مثبت و افتخارآفرین مردم افغانستان است، مبارزه‌جویی منفی نیز بر فرهنگ عمومی این جامعه افزوده می‌شود و آن مبارزه و مخالفت با علم و پیشرفت است.

بررسی مطلب بالا پیش از هر چیزی، نیازمند آن است که میزان تلاش و سرمایه‌گذاری حکومت‌های افغانستان در این باره روشن گردد؛ زیرا گذشته از این که حکومت‌ها در زمینه تعلیم و تربیت افراد جامعه وظیفه سنگین دارند، در مورد علم جدید، مجری و متولی اصلی آموزش و گسترش آن به‌شمار می‌آیند؛ در غیر این صورت، نسبت دادن هرگونه واکنشی در این باره به یک جامعه با ابهام روبه‌رو است.

این پژوهش، به رابطه علم و حکومت اختصاص دارد و تلاش می‌کند تا بر اساس منابع تاریخی، این حقیقت را آشکار سازد که هر حکومتی در این کشور با توجه به امکانات، امنیت داخلی و خارجی و مدت حاکمیتش، چه مقدار به گسترش علم جدید توجه نموده است.

۱. البته افرادی همانند آخوند خراسانی و سردار کابلی استثنا هستند؛ زیرا آنان در جامعه و محیط دیگر رشد یافته‌اند.

آنچه درباره موضوع این پژوهش می‌توان یافت، چند کتاب تاریخ عمومی یا در خصوص معارف است که منابع اصلی پژوهش حاضر به‌شمار می‌آیند.^۱ در دهه اخیر برخی پایان‌نامه‌ها و مقالات نیز درباره آموزش و پرورش افغانستان نگارش یافته‌اند؛ ولی هیچ‌کدام به رابطه علم و حکومت با نگاه فوق نپرداخته‌اند.

منظور از علوم جدید، دانش‌هایی است که خاستگاه آن‌ها غرب است و در دو سده اخیر در کشورهای اسلامی گسترش یافته است. واژه «معارف» طبق ادبیات رایج در افغانستان، به همین علوم و نهاد مربوط به آن اشاره دارد.

۱. معارف افغانستان پیش از دوره شیرعلی خان

تاریخ جدید افغانستان با حکومت احمدشاه ابدالی از تاریخ ۱۱۲۶/۱۷۴۷ آغاز می‌گردد. او با سپاه منظمی که تشکیل داد، توانست بیش‌تر قلمرو افغانستان کنونی را که محل درگیری چند صد ساله حکومت‌های هند و ایران بود، زیر سلطه خود قرار دهد و کشور مستقلی را که بعداً افغانستان نامیده شد، پایه‌گذاری کند. احمدشاه گرچه خود شاعر، ادیب و اهل اندیشه بود و تا حدودی زمینه را برای رشد فکری و علمی جامعه مساعد گردانید؛ ولی کاری قابل توجهی در این زمینه انجام نداد. شاید علت اصلی آن، گرفتاری‌های جنگی او بود (کامگار، ۱۳۸۷: ۱۰).

در دوره احمدشاه ابدالی و پسرش تیمورشاه، آثار رشد فرهنگی در کشور مشاهده می‌گردید. هردو، علما را گرامی می‌داشتند و خود نیز شعر می‌سرودند؛ ولی پس از تیمور که فرزندانش از سال ۱۱۷۲ تا ۱۲۲۰ به حکومت رسیدند، از دوره‌های تاریک معارف افغانستان به‌شمار می‌آید؛ زیرا هیچ اقدامی برای توسعه علم در کشور انجام نشد. در واقع، اختلاف و به‌جان هم افتادن فرزندان تیمورشاه و مسائل خارجی دیگر، موجب از هم‌پاشیدن شیرازه مملکت گردید و زمینه هرگونه پیشرفت را از میان برد.

پس از جنگ‌های شدید، دوست‌محمد خان به قدرت رسید و قدرت سیاسی و اداری کشور از خاندان سدوزایی به خاندان محمدزایی انتقال یافت. دوست‌محمد از سواد کافی برخوردار نبود و به شعر، ادب و مسائل علمی چندان علاقه نداشت. در حقیقت، دوره او نیز از دوره‌های

۱. با وجود تلاش گسترده‌ای که انجام گرفت، به جهت کم‌بودن منابع مربوط به افغانستان، منابع به‌دست‌آمده برای این پژوهش نیز اندک است.

تاریک معارف افغانستان شمرده می‌شود (کامگار، ۱۳۸۷: ۱۰-۱۱).

۲. معارف در عصر امیر شیرعلی خان (۱۲۴۶ - ۱۲۵۶)

پیش از امیر شیرعلی خان، هیچ مدرسه عصری در این کشور وجود نداشت. دوره نخست پادشاهی او در کشمکش‌های داخلی گذشت؛ ولی در پنج سال اخیر سلطنت خویش، بنیاد مکاتب رسمی عسکری و ملکی را گذاشت و در زمینه معارف یک حرکت جدیدی را آغاز کرد (کامگار، ۱۳۸۷: ۱۹).

برخی معتقدند که این اقدام امیر متأثر از سفر ایشان به هند انگلیسی بوده و برخی نیز می‌گویند این اقدام او بر اساس برنامه‌های سید جمال‌الدین بود که هنگام ترک کشور برایش ارائه کرده بود (غبار، ۱۳۷۵: ج ۲، ۹۵۰-۹۵۶ و رشتیا، ۱۳۷۷: ۱۹۸).

در عصر امیر شیرعلی غیر از این که دو آموزشگاه حربی و ملکی تأسیس شد، مطبعه سنگی به چاپ کتب آغاز کرد و نخستین نشریه کشور به نام «شمس النهار» در سال ۱۲۵۳/۱۸۷۵، به وسیله همین مطبعه آغاز به چاپ و نشر نمود. مکتب حریبه در شیرپور کابل بود و مجموع شاگردان آن به سه صد تن می‌رسید. همه شاگردان شبانه‌روزی (لیلیه) بودند و مصارف آن‌ها به دوش دولت بود. آموزش‌های نظری و علمی، مهارت‌های جنگی، قواعد انداخت توپ، تعلیمات پیاده، سواره، نشان‌زدن و غیره در آن تدریس می‌گردید. هم‌چنین، قرائت، تحریر، علوم دینی و تاریخ نیز به شاگردان آموخته می‌شد. مکتب ملکی در بالاحصار کابل افتتاح شد. در این آموزشگاه، به تعلیم و تربیت فرزندان امراء و بزرگان کشور پرداخته می‌شد. این مکتب شبانه‌روزی نبود و نصاب درسی آن را حقوق، اداره، سیاست و علوم فنی و ادبی تشکیل می‌داد. تدریس علوم ریاضی، جغرافیا، فیزیک و نقشه‌کشی به عهده معلمان خارجی بود. امیر شیرعلی خود شخصاً به امور شاگردان رسیدگی و بر امتحانات نظارت می‌نمود و شاگردان موفق را مورد لطف و تشویق قرار می‌داد (کامگار، ۱۳۸۷: ۲۰).

گرچه معارف زمان شیرعلی خان بسیار محدود بود؛ ولی این اقدام او گام مهمی در زمینه علم و فرهنگ کشور بود و با این اقدام، تا حدودی، زمینه رشد فکری و علمی برای نسل‌های بعدی فراهم گردید.

این مطلب نشان می‌دهد که تاریخ آغاز تحولات فرهنگی در افغانستان همزمان با کشورهای همسایه بوده و در آن زمان، فاصله علمی و فرهنگی کمی با آن‌ها داشته است؛ ولی پس از آن، به تدریج، این فاصله افزایش یافت تا آن‌جا که اکنون مقایسه افغانستان با همسایگان بسیار دشوار گردیده است (دولت‌آبادی، ۱۳۸۲: ۴۶۸).

۳. معارف در زمان امیر عبدالرحمن (۱۲۵۸ - ۱۲۷۹)

پس از مرگ امیر شیرعلی خان، مردم افغانستان به مدت یک سال و نه ماه گرفتار مقاومت و مبارزه در برابر سپاه متجاوز انگلیس گردیدند. در این مدت، محمدیعقوب خان به قدرت رسید و در نهایت به اسارت دشمن درآمد. طی این مدت در راه ارتقای معارف هیچ اقدامی صورت نگرفت. پس از مدتی، عبدالرحمن به قدرت رسید و از ۱۲۵۸ تا ۱۲۷۹ پادشاهی کرد. او تمام دوره حکومت ۲۱ ساله خود را به جنگ و سرکوب ملت خود، به‌ویژه شیعیان و هزاره‌ها، سپری کرد.

«وقت و قوه کار امیر و همکاران او بیش‌تر در مسائل شخصی و جنگی، همانند رسیدگی به اطلاعات جاسوس‌ها و صدور احکام جزایی متهمان و خاموش ساختن شورش‌ها و جنگ‌های دوام‌دار داخلی صرف می‌شد. وقت و مجال رسیدگی و حتی تفکر را به ده‌ها کار ضروری دیگر، همانند امور اقتصادی، فرهنگی و امثال آن، باقی نمی‌گذاشت.» (فرهنگ، ۱۳۸۰: ج ۱، ۴۲۱).

امیر با آن‌که از پیشرفت جهانی اطلاع داشت و مدتی را در خارج از کشور سپری کرده بود و پیش از آن، امیر شیرعلی خان نیز گام‌های اولیه را در زمینه معارف جدید برداشته و بنیاد آن را در کشور نهاده بود، هیچ توجهی به علم و فرهنگ نکرد. «دوره بیست و چند ساله سلطنت عبدالرحمن خان با یک نوع جمود فکری و استبداد گذشت. مداخلات کشورهای روسیه تزاری و انگلیسی‌ها و بی‌علاقگی دربار به مسائل علم و فرهنگ و نیز عقب‌افتادگی اقتصادی کشور، همه از عوامل عدم ارتقای معارف این دوران شمرده می‌شوند.» (کامگار، ۱۳۸۷: ۲۲).

«با وجود شرح مبالغه‌آمیزی که منشی سلطان، محمود، مؤرخ رسمی دربار، به روایت از قول او در شرح احوالش راجع به اراده تأسیس دارالفنون و اجازه تأسیس روزنامه و امثال آن آورده است، امیر در مدت پادشاهی بیست و یک‌ساله‌اش، نه‌تنها مدرسه عصری در کشور تأسیس ننمود؛ بلکه حتی به مدرسه‌های قدیم هم توجهی مبذول نکرد و به پرورش شاعران و ادیبان و هنرمندان

چنانچه در دربارهای شرق معمول بود، نپرداخت.» (فرهنگ، ۱۳۸۰: ج ۱، ۴۳۴).

در ۲۱ سال حکومت عبدالرحمن از لحاظ سیاسی، اختناق و استبداد شدید حاکم بود و از لحاظ فرهنگی، این مدت یکی از تاریک‌ترین دوره‌ها به‌شمار می‌آید. غبار می‌نویسد: «هیچ نقطه درخشان در تاریخ این عهد راجع به فرهنگ دیده نمی‌شود. بی‌اعتنایی او تا جایی بود که می‌توان این عمل او را تعنت و تعمد نامید؛ زیرا او از فرهنگ و تمدن جهان آگاه بود؛ ولی یک مکتب نساخت و یک جریده تأسیس نکرد؛ در حالی که پیش از وی در کشور هردو سابقه داشت. چند رساله‌ای اگر در زمان او نشر هم شد، همه آن درباره اطاعت پادشاه، تحویل دادن مالیات به وقت معین و چند قانون اداری بود. امیر [تنها] در مسجد بازار چوب‌فروشی یک مدرسه مختصر را دایر و در قالب کوچکی تدریس فقه را دایر نمود... [در عین حال] در عصر او بود که مطبوعات و رسالات خرافی و اساطیر از هند انگلیسی مثل سیل در افغانستان می‌ریخت و نسل جوان کشور را به رجعت قهقرا به جانب فال‌گیر و اوهام و تاریکی رهنمونی می‌نمود.» (غبار، ۱۳۷۵: ج ۲، ۱۰۳۸).

۴. معارف در عصر امیر حبیب‌الله (۱۲۷۹ - ۱۲۹۷)

امیر حبیب‌الله خان بعد از مرگ پدرش، عبدالرحمن، به آرامی به قدرت رسید. او کشور خاموش و سپاه قوی که حاصل استبداد شدید پدرش بود را در اختیار گرفت و به مدت هجده سال (۱۲۷۹-۱۲۹۷) نسبتاً به آرامی و اقتدار در افغانستان حکومت کرد. امیر حبیب‌الله از لحاظ آگاهی، باسوادترین و با مطالعه‌ترین پادشاه سلسله محمدزایی از عصر امیر دوست‌محمد خان تا به امیر امان‌الله به شمول خود امان‌الله بود (فرهنگ، ۱۳۸۰: ج ۲، ۴۸۹).

امیر حبیب‌الله به پیشرفت علمی کشور علاقه‌مند بود. او در سال‌های آغاز حکومت خود (۱۲۸۱) در یک دربار عمومی گفت: «ترقی یک دولت و یک ملت بدون ترقی علم امکان ندارد. من مصمم هستم که در مملکت مکتب‌ها بنیاد نهاده شود. هرکس که مفکوره‌ای [طرح و پیشنهادی] در باب معارف و مکاتب داشته باشد، کتباً به اعتمادالدوله بدهند تا به ملاحظه من برسد و بعد از مشوره و مذاکره، اصولی که به مقصد نزدیک‌تر باشد، اتخاذ گردد.» (غبار، ۱۳۷۵: ج ۲، ۱۱۰۹). انگیزه امیر برای پیشرفت پس از مسافرت به هند انگلیسی و مشاهده برخی از پیشرفت‌های غربی در آن‌جا، افزایش یافت و جدی‌تر گردید (فرهنگ، ۱۳۸۰: ج ۱، ۴۵۸).

در زمان سلطنت حبیب‌الله یک حرکت جدید در راه نشر معارف و تأسیس مکاتب، مطبوعات، تألیف و ترجمه کتب و آثار جدید آغاز شد. در واقع، پس از آن‌که علم و فرهنگ در زمان پدرش به فراموشی سپرده شده بود، در زمان او حیات تازه‌ای به کالبد آن دمیده شد. مهم‌ترین کار حبیب‌الله، تأسیس مکتب حبیبیه بود. امیر در سال سوم سلطنت خود (۱۲۸۲/۱۹۰۳) این مکتب را تأسیس نمود. در ابتدا ده نفر معلم هندی و داخلی و چهارصد تن شاگرد داشت. کتب درسی آن در انجمن حمایت‌الاسلام لاهور تألیف و ترجمه می‌گردید. مکتب حبیبیه دارای سه مرحله ابتدائیه، رشدیه و اعدادیه بود. پس از مدتی تعداد شاگردان این مکتب به ۱۵۳۴ تن رسید و شش شاخه ابتدائیه آن در سایر نقاط شهر کابل تأسیس گردید. بیش‌تر مکاتب تنها در شهر کابل بود و در دیگر شهرهای افغانستان تنها مکاتب محلی و خصوصی به شیوه قدیم فعالیت داشتند؛ گرچه در مساجد نیز دستور داده شد که کودکان طبق برنامه‌های رسمی معارف و زیر نظر مسئولان مکاتب رسمی آموزش ببینند. حبیب‌الله در سال ۱۲۸۷/۱۹۰۹ مکتب مشهور حریبه را تأسیس کرد که در آن، علاوه بر دیگر درس‌ها، فنون نظامی نیز تدریس می‌شد. در سال ۱۲۹۱/۱۹۱۳ دار المعلمین کابل تأسیس گردید و مدت تدریس در آن سه سال بود که بعد از هر سه سال، حدود ۳۰ تن معلم ابتدایی از آن فارغ می‌شد. در همین دوره، برای نخستین بار در سال ۱۲۹۶/۱۹۱۸، یک مکتب طبّی نیز افتتاح شد که در آن طب جدید تدریس می‌شد. برنامه‌های این مرکز مشتمل بر درس‌های عملی و نظری بود و مجموع زمان تحصیل در آن چهار سال بود (کامگار، ۱۳۸۷: ۲۵-۲۳ و غبار، ۱۳۷۵: ج ۲، ۱۱۱۱-۱۱۱۴). بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۴

با این‌که حبیب‌الله گام‌های خوبی برای گسترش معارف در کشور برداشت؛ ولی با توجه به مدت طولانی حاکمیت او و امنیت موجود، فعالیت‌هایش کم‌تر از مورد انتظار بود. حبیبی در این باره می‌نویسد: «امیر حبیب‌الله با وجود فراغت و امنیت داخلی، کار مهمی را در کشور نکرد و آثار جزئی از مدنیت به مملکت وارد نمود.» (کامگار، ۱۳۸۷: ۲۵).

واقع این است که امیر در ده سال اول پادشاهی خود اقداماتی خوبی انجام داد و کشور را در آستانه رشد فکری و علمی قرار داد؛ ولی دو چیز ایجاد مشکل کرد:

الف) او در سال‌های اخیر بسیار خوش‌گذران و اهل تشریفات شده بود و بیش‌تر اوقات او در کارهای بیهوده، همانند لباس و لوازم آرایش زنان، حرم و یونیفرم عملاً دربار می‌گذشت. او به‌خاطر افراط در شهوت‌رانی و به‌کاربردن داروهای تقویتی که طبیبانش به این منظور برای او

آماده می‌کردند، کنترل اعصابش را از دست داده و اخلاق و رفتار بسیار نامتعادل و آزاردهنده پیدا کرده بود (فرهنگ، ۱۳۸۰: ج ۲، ۴۸۸).

ب) در سال ۱۲۸۵، جنبش مشروطیت اتفاق افتاد که هدف از آن تغییر حکومت بود. کانون این جنبش، مکتب حبیبیه بود و بیش‌تر اعضای آن نیز دانش‌آموختگان یا استادان این مدرسه بودند. پس از افشای اسرار این جنبش و سرکوب آن، امیر حبیب‌الله نوعی بدبینی و ضدیت با علم پیدا کرد و توسعه معارف از نظرش افتاد. او پس از این، در پی کشتن یا زندانی کردن مخالفان خویش برآمد (کامگار، ۱۳۸۷: ۲۶ و فرهنگ، ۱۳۸۰: ج ۲، ۴۵۸).

۵. معارف در دوره امان‌الله (۱۳۰۷-۱۲۹۷)

معارف و مطبوعات جدید در دوره حاکمیت امیر حبیب‌الله پایه‌گذاری شد؛ ولی فرزندش، امان‌الله، که به آسانی جانشین پدر گردید، تلاش بسیار برای گسترش آن کرد. از همین لحاظ، عصر امان‌الله یکی از دوره‌های درخشان معارف و مطبوعات افغانستان به‌شمار می‌آید. پیش از این، مطبوعات و معارف منحصر در پایتخت (کابل) بود، او آن را در تمام ولایت‌ها گسترش داد و برای نخستین‌بار، وزارت معارف را در سال ۱۲۹۹ تأسیس و برای آن وزیر تعیین کرد. این وزارت بعد از وزارت حربیه و وزارت دربار، بالاترین هزینه را به خود اختصاص می‌داد. طبق ماده ۶۸ قانون اساسی، تحصیل دوره ابتدایی اجباری گردید. استادان متعدد خارجی از کشورهایی همانند آلمان، فرانسه و ترکیه برای تدریس استخدام گردید. انواع فنون و علوم در مکاتب کابل و دیگر ولایات تدریس می‌شد. تعداد زیادی از دانش‌آموختگان کشور در چندین نوبت برای فراگیری تحصیلات عالی در رشته‌های گوناگون به کشورهای خارجی فرستاده شدند. کتب درسی به اندازه کافی در داخل کشور چاپ می‌گردید. مجله «معارف»، ویژه امور آموزشی و تربیتی، منتشر می‌گردید. امان‌الله به امور زنان و آموزش آنان نیز توجه بسیار داشت؛ به همین جهت، او چند آموزشگاه زنانه را برای آنان بنا نهاد. هم‌چنین در این دوره، به سوادآموزی بزرگسالان توجه شد و کلاس‌های سوادآموزی گشایش یافت. خود شاه بر این کلاس‌ها نظارت می‌کرد؛ حتی در برخی کلاس‌ها خود به تدریس می‌پرداخت (کامگار، ۱۳۸۷: ۲۶-۳۱ و غبار، ۱۳۷۵: ج ۲، ۱۲۴۵-۱۲۴۶).

در این دوره، بیش از ۳۲۲ باب مکتب ابتدایی در تمام ولایات کشور افتتاح گردید. تعداد

دانش‌آموزان مکاتب ابتدایی تا سال ۱۳۰۶ به پنجاه و یک‌هزار نفر رسید. در لیسه‌ها و مکاتب رشدی و مسلکی - بدون مدرسه نظامی - سه‌هزار نفر تحصیل می‌کردند. در همین سال، ۶۵۰ نفر در تعداد معلمان مکاتب ابتدایی و صد نفر در تعداد معلمان مدارس رشدی و اعدادی افزوده شد. چاپخانه معارف تأسیس گردید و از سال ۱۳۰۲-۱۳۰۶ یک‌صد و سی و سه کتاب درسی نگارش یافت و به تعداد ۶۹۳۵۷۵ از طرف وزارت معارف چاپ گردید. تعلیم و تربیت در فضای آزاد صورت می‌گرفت؛ تهدید و سرکوبی سیاسی وجود نداشت. به همین جهت، روحیه دانش‌آموزان با نشاط بود (غبار، ۱۳۷۵: ج ۲، ۱۲۴۵-۱۲۴۶).

گرچه برخی نارسایی‌ها و تبعیض‌ها وجود داشت و به برخی قشرها، همانند سرداران، امتیازهایی داده می‌شد؛ ولی در کل، امان‌الله برای پیشرفت معارف کشور خدمات شایان کرد؛ زیرا سخت‌آرزو داشت که کشورش در ردیف کشورهای پیشرفته جهان قرار بگیرد (کامگار، ۱۳۸۷: ۳۱).

اقدامات امان‌الله درباره معارف، در واقع، مهم‌ترین بخشی از برنامه اصلاحات او بود که برای مدرنیزه کردن کشور در پیش گرفته بود. این حرکت پس از ده سال، به جهت قیام‌های مردمی و نابودی حکومت امانی متوقف گردید. پس از او، حبیب‌الله کلکانی، فرمانده شورشیان، به مدت نه ماه حکومت کرد. حبیب‌الله که خود بی‌سواد بود، نه تنها برای توسعه معارف کاری نکرد، حتی بسیاری از مکاتبی را که پیش از این تأسیس شده بود، نیز تعطیل نمود.

تأسیس ۱۳۹۴

۶. معارف در دوره محمدنادر شاه (۱۳۰۸ - ۱۳۱۲)

نادر بعد از شکست دادن حبیب‌الله کلکانی، چهار سال حکومت نمود. در هنگام به حکومت رسیدن او وضع مالی کشور، به‌ویژه حکومت، بحرانی و بسیار نابسامان بود. در خزانه دولت چیزی نمانده بود. اسلحه و مهمات، بخشی به غارت رفته و بخشی به گونه دیگر نابود شده بود؛ حتی فرش، ظرف و وسایل ساختمان‌های دولتی نیز به وسیله قبایل جنوبی - که به همراه نادر به کابل حمله کرده بودند - غارت شده بود. نادرشاه در روزهای اول حکومت خود، دفتر کار و اتاق استراحت نداشت؛ ولی از لحاظ روانی، روحیه مردم با دولت جدید همراه بود؛ زیرا ناامنی و خرابی وضع اقتصادی در یک سال گذشته بیشتر مردم را خسته کرده بود (فرهنگ، ۱۳۷۱: ج ۲، ۶۰۲).

نادرشاه اصلاحات امانی را بسیار با احتیاط دنبال کرد و موارد چالش برانگیز آن را برداشت. از جمله، اداره محاکم قضایی را دوباره به عالمان دینی سپرد؛ زنان را به حجاب ملزم کرد و دایره احتساب را به منظور نظارت علمای دین بر امور و تطبیق احکام فقه در ادارات حکومتی دوباره تأسیس کرد. در عین حال، برای ایجاد یک اردوی منظم و قوی نیز همت گذاشت. در زمینه معارف، وزارت معارف را دوباره احیا کرد؛ اما از تعلیم دختران صرف نظر نمود و تعلیم پسران را هم در ابتدا به پایتخت و چند شهر بزرگ محدود ساخت. اما این تصمیم او در آغاز کار بود؛ زیرا او در سال دوم حکومت خود، زمینه تحصیل را برای زنان نیز فراهم کرد. طبق قانون اساسی دوره او، تعلیم و تربیت برای تمام افراد جامعه - اعم از زن و مرد - لازم بود و بر اساس ماده بیست این قانون، آموزش ابتدایی اجباری بود. از طرف دیگر، این قانون نیز وضع گردید که هیچ کس نمی تواند بدون اجازه وزارت معارف، مکتب تأسیس کند.

از مهم ترین کارهای نادرشاه در زمینه معارف، تأسیس دانشکده طب به عنوان نخستین مرکز تحصیلات عالی در کشور بود که در آخرین سال حکومتش صورت گرفت. در زمان نادر، کل مکاتب (ابتدایی، متوسطه، عالی) ۳۷ مکتب بود که نسبت به دوره امان الله بسیار ناچیز است. در سال های ۱۳۱۰ و ۱۳۱۱ تعداد ۱۹ نفر برای ادامه تحصیل به خارج فرستاده شدند. در سال ۱۳۱۰ انجمن ادبی کابل و پس از آن، انجمن ادبی هرات و سپس انجمن ادبی قندهار تأسیس شد (فرهنگ، ۱۳۷۱: ج ۲، ۶۰۵ و کامگار، ۱۳۸۷: ۳۴-۳۸).

در کل، نادرشاه با وصف ملاحظات محافظه کارانه، اساساً خواهان تجدد و پیشرفت کشور در خط تمدن غربی و عصری بود؛ ولی او، برخلاف امان الله، می خواست این کار را با شکیبایی، تدریج و ضبط و ربط آهین که به آن معتقد بود، عملی نماید. از معایب جدی نادر این بود که کارهای مهم حکومت را به خود، خانواده و اقوام خود منحصر ساخته بود. این کار او میان حکومت و مردم، بی اعتمادی و شکاف ایجاد کرد. از طرف دیگر، او به تدریج دست رقیبان سابق و مخالفان خود را از قدرت کوتاه ساخت؛ به بهانه های گوناگون، برخی را به زندان افکند و برخی را به اعدام محکوم کرد. این اقدامات او فضای هراس، بدگمانی و اختناق را در کشور حاکم نمود و زمینه ترورهای سیاسی را فراهم کرد تا این که خود نیز پس از چهار سال، قربانی تیر خشم و نفرت نوجوانانی دانش آموز، به نام عبدالخالق، گردید. به عبارت دیگر، انجام اصلاحات نادر گرچه با تدابیری که اندیشید، مخالفت های اجتماعی را در پی نداشت؛ ولی انحصارطلبی و

استبداد او، فضای هراس‌انگیزی ایجاد نمود که به عمر خود و حکومتش پایان داد (ر. ک: فرهنگ، ۱۳۷۱: ج ۲، ۶۲۴).

۷. معارف در دوره ظاهرشاه (۱۳۵۲-۱۳۱۲)

پس از کشته‌شدن نادرشاه، پسر نوزده ساله‌اش، محمدظاهر، به سلطنت رسید و به مدت چهل سال (۱۳۱۲-۱۳۵۲) پادشاهی کرد. در سه دهه اول این مدت طولانی، گرچه در ظاهر خود شاه در رأس امور قرار داشت؛ ولی در واقع، قدرت و تصمیم‌گیری‌ها در اختیار کسانی بود که از خانواده شاهی به مقام صدارت قرار می‌گرفتند. ظاهرشاه در دهه اخیر پادشاهی خود به جهت ضرورت‌های داخلی و ملاحظات سیاسی، تصمیم گرفت که گامی به‌سوی مشروطیت و دموکراسی بردارد. او به همین منظور، مقام صدارت را که حق تشکیل کابینه داشت، به افرادی غیر از خانواده شاهی واگذار کرد. در نتیجه، نوع حکومت در این دوره تا حد زیادی متفاوت با سی سال نخست ظاهرشاه است؛ بنابراین، کارنامه این دو دوره را باید جداگانه ارزیابی کنیم.

۷-۱. معارف در سی سال نخست حکومت ظاهرشاه

پادشاهی به‌صورت آرام به ظاهرشاه انتقال یافت. وضعیت داخلی گرچه در نتیجه ترورهای بی در پی متزلزل و بی‌ثبات به نظر می‌آمد؛ ولی در واقع، از استحکام کافی برخوردار بود؛ زیرا تمام مخالفان در عصر شاه سابق سرکوب گردیده و توان تهدید حکومت را از دست دادند و هیچ خطری جدی شاه جدید و همکاران او را تهدید نمی‌کرد. در سطح مناسبات خارجی نیز به‌خاطر توازن نیروها میان قدرت‌های بزرگ جهان، به‌ویژه همسایگان، افغانستان در آرامش نسبی قرار داشت؛ بنابراین، می‌توان گفت که سی سال اول پادشاهی ظاهر برای اصلاحات و پیشرفت اقتصادی و فرهنگی فرصتی مناسب وجود داشت (فرهنگ، ۱۳۷۱: ج ۲، ۷۰۵).

حال پرسش این است که حکومت در این مدت طولانی، چه اقداماتی درباره پیشرفت معارف انجام داد. بدون تردید، مدارس زیادی در این مدت تأسیس شد و برنامه‌های درسی دگرگونی‌های قابل توجهی پیدا کرد که طبق انتظار باید در راستایی پیشرفت معارف باشد. در سال ۱۹۴۶/۱۳۲۵ دانشگاه کابل افتتاح گردید و دانشکده‌های متعدد ایجاد شد. تفصیل کارهای

انجام شده خارج از هدف این پژوهش است^۱؛ ولی توجه به برخی آمارها روشنگر و برای یک ارزیابی کلی مفید است.

تحول معارف دولتی (بدون تعلیمات عالی) از سال ۱۳۱۱-۱۳۳۵ (۱۹۳۲-۱۹۵۶)

شماره	سالها	تعداد مکاتب	معلمین مرد و زن	شاگردان دختر و پسر
۱	۱۹۳۲	۲۲۲	۱۰۵	۱۳۵۰
۲	۱۹۳۳	۳۷	۱۶۵	۴۵۹۱
۳	۱۹۳۴	۳۹	۲۰۶	۶۱۵۷
۴	۱۹۳۵	۵۰	۲۰۹	۶۱۸۶
۵	۱۹۳۶	۵۲	۳۰۹	۹۲۷۵
۶	۱۹۳۷		۵۸۶	۱۷۵۱۶
۷	۱۹۳۸	۲۲۸	۸۲۳	۱۸۸۷۷
۸	۱۹۳۹	۳۱۲	۱۵۰۷	۵۰۰۰۰
۹	۱۹۴۰	۳۲۰	۱۹۹۰	۶۰۰۰۰
۱۰	۱۹۴۱	۳۳۱	۳۱۹۰	
۱۱	۱۹۴۲	۳۲۲	۲۵۴۸	۷۲۲۰۳
۱۲	۱۹۴۳	۳۵۳	۲۴۵۴	۸۴۱۲۴
۱۳	۱۹۴۴	۳۴۸	۲۵۲۲	۸۷۵۳۹
۱۴	۱۹۴۵	۳۴۹	۲۵۴۶	۹۳۲۷۶
۱۵	۱۹۴۶	۳۳۹	۲۶۷۷	۹۳۳۴۴
۱۶	۱۹۴۷	۳۳۸	۲۷۴۷	۹۸۶۳۱
۱۷	۱۹۴۸	۳۲۵	۲۷۵۸	۹۸۶۰۰
۱۸	۱۹۴۹	۳۲۸	۲۸۳۳	۹۵۹۸۲
۱۹	۱۹۵۰	۳۳۴	۳۰۰۷	۹۹۷۸۸
۲۰	۱۹۵۱	۳۷۸	۳۱۲۸	۹۸۷۴۳
۲۱	۱۹۵۲	۵۱۲	۳۳۵۱	۱۵۰۸۸۰
۲۲	۱۹۵۳	۶۲۷	۳۴۴۱	۱۱۱۲۵۴
۲۳	۱۹۵۴	۶۸۵	۲۷۴۳	۱۱۴۹۴۴
۲۴	۱۹۵۵	۷۱۲	۳۸۹۳	۱۲۰۵۰۰
۲۵	۱۹۵۶	۷۶۰	۳۹۹۰	۱۲۵۸۰۰

منبع: د افغانستان کالنی، دولتی مطبعه، ۱۳۳۶-۱۳۳۷، ص ۲۰ به نقل از: کامگار، ۱۳۸۷: ۵۷.

۱. ر. ک: کامگار، جمیل الرحمن (۱۳۸۷)، تاریخ معارف افغانستان، کابل، بنگاه انتشارات میوند و پوهنتون کابل (۱۳۴۷)، معارف افغانستان در پنجاه سال اخیر (تعلیمات عالی).

این جدول، نشان می‌دهد که پس از گذشت سال‌ها پایه‌گذاری مکاتب جدید، در عصری که هیچ کشوری از اهمیت علوم جدید غافل نبود و کشورهای همسایه به پیشرفت‌های قابل توجهی دست یافته بود، رشد معارف در افغانستان بسیار کند بوده و در برخی سال‌ها اصلاً رشد نداشته است؛ به‌ویژه در دورهٔ صدارت هاشم. سال ۱۳۲۴ که آخرین سال صدارت محمدهاشم بود، تعداد مکاتب به ۳۴۶ باب و تعداد شاگردان آن به ۹۳ هزار نفر می‌رسید که برای یک کشوری با بیش از ده میلیون جمعیت بسیار ناچیز است. این وضعیت را مقایسه کنید با شانزده سال پیش (۱۳۲۹/۱۳۰۷)؛ یعنی سال آخر حکومت امان‌الله که تعداد مکاتب ابتدائیه بیش از ۳۲۲ باب در تمام ولایات کشور و مقدار شاگردان نیز ۵۱ هزار بود (ر. ک: فرهنگ، ۱۳۷۱: ج ۲، ۶۵۱ و کامگار، ۱۳۸۷: ۸۳).

واقع این است که گذشته از مسألهٔ مشروطه که در زمان حبیب‌الله پیش آمد، کشته‌شدن نادرشاه به‌وسیلهٔ یک نوجوان دانش آموز، زنگ خطری برای نظام استبدادی بود و خانوادهٔ شاهی را به گمان خودشان از خواب بیدار کرد. حکومت پس از این، تصمیم گرفت این ملت پادشاه‌کُش و دشمن رژیم شاهی را علاوه بر کشتن، بستن و شکنجه باید از لحاظ روانی و اندیشه نیز سرکوب نماید. به همین منظور، برنامه‌های گسترده‌ای را پی‌ریزی کردند که در مرحلهٔ اول، به شکنجه، تبعید و اعدام‌های مخفی جوانان روشنفکر پرداخته شد؛ حتی کودکان این افراد نیز از مکاتب اخراج گردیدند. دربارهٔ خود معارف، تصمیم گرفته شد که محدودتر از گذشته برگزار گردد. علاوه بر این، در برنامه‌های درسی دگرگونی‌هایی ایجاد شد و تلاش گردید تا اندیشه‌های جدید و آزادی‌خواهانه را از کتاب‌های درسی حذف نمایند. هم‌چنین، از اردوهای علمی و تفریحی اهل معارف، اجتماعات و کنفرانس‌های محصلان که زمینهٔ تبادل فکری را فراهم می‌کرد، جلوگیری گردید و تعطیل تابستانی به تعطیل زمستانی تغییر یافت تا ارتباطات و رفت و آمد محصلان به شهرستان‌ها و دهات و آگاهی‌شان از این مناطق کاهش یابد (پوهنیار، ۱۳۷۵: ج ۱، ۱۷۵ و فرهنگ، ۱۳۷۱: ج ۲، ۶۵۱).

علاوه بر این، تصمیم‌های دیگری گرفته شد که مستقیم یا غیر مستقیم، تأثیر منفی زیاد روی معارف افغانستان گذاشت. تحمیل زبان پشتو بر دیگر اقوام، تقلیل کتب درسی، به خدمت گرفتن دانش‌آموزان برای جاسوسی و رواج‌یافتن رشوه در معارف از اموری هستند که در این دوره واقع گردید و خسارت‌های جبران‌ناپذیر بر معارف کشور وارد کرد. این امور متأسفانه کم‌تر مورد

توجه تاریخ‌نویسان قرار گرفته است. بررسی این چهار مسأله نشان می‌دهد که آمارهای مربوط به توسعه معارف تا حدی زیاد جنبه ظاهری داشته و در واقع، وضعیت معارف در این دوره، به‌ویژه دوره صدارت هاشم، بحرانی بوده است.

۷-۱-۱. تحمیل زبان پشتو بر دیگر اقوام

با این‌که از گذشته دور در افغانستان زبان‌های گوناگون وجود داشت، اما مشکلی برای ارتباطات اجتماعی و اداری ایجاد نمی‌کرد؛ زیرا زبان مادری بیش‌تر از چهل درصد مردم این کشور فارسی است و بسیاری از پشتون‌ها نیز می‌توانند با آن صحبت کنند. از سوی دیگر، در سراسر دوره تمدن اسلامی، زبان رسمی در این کشور، زبان فارسی بود و این زبان، زمینه همبستگی اقوام گوناگون در این کشور بود.

تمام حاکمان افغانستان - به استثنای حبیب‌الله کلکانی - با آن‌که پشتون بودند، به جهت اهمیت و عمومیت زبان فارسی، زبان رسمی حکومت‌شان فارسی بود و هیچ‌کدام تصمیم بر نابودی این زبان نگرفتند تا این‌که در سال ۱۳۱۵ طی فرمانی از طرف حکومت، زبان پشتو بر همه مردم کشور تحمیل گردید، همه کتاب‌ها به زبان پشتو تدوین گردید، کلاس‌های آموزشی این زبان در تمام ادارات تأسیس گردید و همه کارمندان به فراگیری آن ملزم شدند (فرهنگ، ۱۳۸۰: ج ۲، ۶۳۷).

در آغاز، مدت اجرای این طرح سه سال تعیین شده بود؛ ولی به جهت موفق نبودن، چندین بار تمدید شد تا این‌که کلاس‌های آموزش پشتو به یکی از مراکز بیهوده، ولی ضروری در ادارات کشور تبدیل گردید. این کلاس‌ها تا کودتای کمونیستی (۱۳۵۷ هـ) ادامه داشت. جالب است که در این مدت، حتی کارمند پشتوزبان در این کلاس‌ها به خواندن و نوشتن زبان پشتو توانایی پیدا نکردند. این سیاست، علاوه بر این که اختلافات قومی و زبانی را شدت بخشید و از نظر اقتصادی ده‌ها میلیون ساعت کار کارمندان را به خود اختصاص داد و هزینه‌های بسیاری برای آن صرف شد و تبدیل به یک مشکلی برای فارسی‌زبانان گردید، آسیب جدی آن بر امر حیاتی معارف بود (فرهنگ، ۱۳۷۱: ج ۲، ۶۳۷ و پوهنبار، ۱۳۷۵: ج ۱، ۱۸۹).

مسعود پوهنبار، فرزند پیر معارف (میر سید قاسم)، در این باره می‌نویسد: «لطمه شدید دیگری که بر پیکر معارف حواله گردید، در سال ۱۳۱۸ (۱۳۳۹م) بود که در سراسر مکاتب افغانستان، همه مضامین از زبان دری به زبان پشتو تبدیل شد. صدمه این عمل در مناطق پشتوزبان کم‌تر

محسوس می‌شد؛ اما در مناطق دری‌زبان، تعلیم و آموزش بی‌اندازه فلج گردید؛ زیرا متعلمین که فارغ‌التحصیل می‌شدند، تقریباً بی‌سواد بودند. همین ترتیب، چند سال دوام کرد تا این که فغان مردم به آسمان رسید؛ زیرا می‌دیدند که اطفال‌شان از معارف بهره‌ای نمی‌برند و گفتند بهتر است وزارت معارف، مکاتب را بسته نماید و بعد از آن، اطفال آن‌ها مانند قرون گذشته به مساجد رفته، اندک سواد را با دینیات از ملای مسجد فراگیرد و یا این که وزارت معارف در تجویز خود تجدید نظر نموده، درس را واپس به زبان دری بگرداند. همان بود که بعد از وارد آمدن صدمه شدید تعلیمی در ظرف چند سال متمادی، بالاخره سردار نجیب‌الله خان تورویانا، وزیر دانشمند معارف، به این امر مجبور گردید که مضامین عمومی را در مناطق دری‌زبان به زبان دری و در مناطق پشتوزبان به زبان پشتو درس دهند؛ اما زبان پشتو در همه مکاتب مناطق دری‌زبان به حیث یک مضمون درس داده می‌شد تا فارغان لسیه‌ها یک اندازه پشتو را به اندازه افهام و تفهیم بیاموزند.» (پوهنیا، ۱۳۷۵: ج ۱، ۱۸۸).

۲-۱-۷. تقلیل کتب درسی

یکی از اقدامات حکومت، پس از قتل نادرشاه، فراهم‌نکردن کتب درسی مورد نیاز برای دانش‌آموزان بود. مسعود پوهنیا که یک شخصیت علمی و فرهنگی، دارای مسئولیت در حکومت و ساکن پایتخت بود، در این باره می‌نویسد:

«یک جزء دیگر ماستر پلان متذکره تقلیل کتب درسی بود که از سال ۱۳۱۹ شروع شد به ترتیبی که در سال‌های ۱۳۳۷ حتی اطفال صنوف ابتدائیه نیز از داشتن کتاب‌های درسی محروم شدند. معلم به صنف [کلاس] آمده مضمون مربوطه را املا می‌گفت و شاگردان نوت می‌گرفتند ... در سال ۱۵۵۷م که این جانب به‌حیث قونسول افغانستان در کویته بلوچستان ایفای وظیفه می‌کردم، بنا بر ضرورتی به کابل آمدم. یک روز نزد وزیر معارف داکتر علی‌احمد خان پوپل رفتم. برایش گفتم که فقدان کتب درسی صدمه بزرگی به سویه علمی معارف وارد کرده است؛ اگر وزارت معارف موافقت داشته باشد، کتب مذکور در کویته بلوچستان به نرخ بسیار نازل طبع شده می‌تواند؛ بلکه در پشاور ارزان‌تر تمام می‌شود؛ زیرا فاصله بین کابل و پشاور کم‌تر از کویته و کابل است. وزیر موصوف گفت مناسب نیست که کتاب‌های خود را در پاکستان طبع نمایم. برایش گفتم که پیش از این، سالیان متمادی کتب معارف تماماً توسط شیرمحمد خان ناشر، در لاهور و پشاور به طبع می‌رسید. دیگر این که حکومت ما ادعا می‌کند که کویته و پشاور در منطقه

پشتونستان است (آنگاه موضوع پشتونستان بسیار حاد بود). موصوف اظهار داشت: وزارت معارف ترتیب گرفته است تا همه کتب درسی را توسط مطبعه فرانکلن در تهران چاپ نماید. به او گفتم که اول دزدی و قلاشی کمپنی فرانکلن امریکایی به اندازه‌ای است که حتی ایرانی‌ها از دستش به فغان آمده‌اند. دوم این که طبع کتب توسط آن کمپنی خیلی گران تمام می‌شود. چنانچه در برابر اجرت طبع یک کتابی که کمپنی مذکور بگیرد، بیست کتاب در مطابع پشاور به چاپ رسیده می‌تواند. وزیر موصوف گفت: حالا از تصمیم متذکره خود منصرف نمی‌شویم. از آن سخن به صورت واضح معلوم شد که طبع نکردن و تهیه‌نمودن کتب برای اطفال و محصلین معارف در ظرف بیش از بیست سال، یک امر عمدی و بر اساس همان پلان مطروحه حکومت بود و الا مطابع لیتوگرافی که در کابل و ولایات عمده افغانستان موجود بود، به‌خوبی از عهده طبع کتب درسی برای صنوف ابتدائیه و متوسطه برآمده می‌توانست. لیتوگرافی یا طبع سنگی بنا بر سادگی آلات و ارزانی آن در هندوستان و پاکستان تا هنوز برای طبع روزنامه‌ها و کتب رواج عام دارد. در افغانستان نیز این صنعت از وقت امیر شیرعلی خان در افغانستان وارد شده کسب وسعت نموده. از عصر امیر عبدالرحمن خان به بعد تا زمان نادرشاه و مدت زیادی تا عهد ظاهر شاه دوام داشت. طبع لیتوگرافی چون مطابق به رسم الخط مروج است، جهت سرمشق و تقلید از آن برای متعلمین نیز بسیار خوب و مفید است.» پوهنیار، ۱۳۵۷: ج ۱، ۱۸۲-۱۸۴.

۳-۱-۷. به خدمت گرفتن دانش‌آموزان برای جاسوسی

در وزارت معارف بخشی به‌نام «اداره تفتیش» وجود داشت که وظیفه اصلی آن، بررسی امور علمی و برنامه‌های درسی بود؛ اما در این دوره، به یک دستگاه جاسوسی تبدیل شده بود. حکومت برای دسته‌ای از دانش‌آموزان نیازمند در ظاهر به‌عنوان کمک، حقوق ماهیانه تعیین کرد؛ ولی این برنامه در واقع، جهت استخدام گسترده دانش‌آموزان برای جاسوسی بود. این اقدام موجب گردید که تعداد زیادی از دانش‌آموزان به جای فراگیری علم، به جاسوسی بپردازند؛ حتی برخی افراد تنبل، بدون دریافت حقوق و تنها برای قبولی در امتحان نیز به این کار می‌پرداختند. گستردگی این برنامه تا آن‌جا بود که یکی از وزرای معارف در محفلی با افتخار چنین اظهار نمود: «به تعداد هزارها مخبر از اهل معارف به‌صورت رایگان به دسترس ریاست ضبط احوالات گذاشته است.» (پوهنیار، ۱۳۵۷: ج ۱، ۱۸۴).

۴-۱-۷. ترویج رشوه در معارف

هرچند تا آن زمان، رشوه‌ستانی در دیگر ادارات چیزی عادی به‌شمار می‌آمد؛ ولی در معارف پیش از این، چنین امری سابقه نداشت؛ چنانچه در طول سال‌های تحصیل (۱۳۰۳-۱۳۱۶) شنیده نشد که شاگردی برای معلم رشوه بدهد، یا معلمی از دانش‌آموز خود چنین درخواستی نماید؛ اما در این دوره (۱۳۲۵-۱۳۵۲) در معارف نیز رشوه به‌صورت گسترده و آشکارا رایج گردید. در این شرایط، دانش‌آموزان تنبل، به‌ویژه اگر ثروتمند بودند، برای معلمان رشوه‌خوار همانند گاوهای شیری بودند که همواره مورد بهره‌کشی آنان قرار می‌گرفتند. البته بیش‌تر این شاگردان پس از دوره دبیرستان تقریباً بی‌سواد باقی می‌ماندند (پوهنیار، ۱۳۷۵: ج ۱، ۱۸۶).

در برخی مناطق از دانش‌آموزان کم‌درآمد خواسته می‌شد تا برخی از کارهای شخصی آموزگاران را انجام دهند. در مکاتب دخترانه کارهایی همانند دوختن لباس و بافتن جاکت خانواده معلم بر دانش‌آموزان تحمیل می‌گردید. بدخشان که یک منطقه بسیار فقیر و بی‌بضاعت بود، آموزگاران بی‌انصاف، دانش‌آموزان را به جمع‌آوری مواد سوختی (چوب، خس و خاشاک، سرگین حیوانات) خود ملزم می‌کردند. بورس‌های تحصیلی به کشورهای خارج نیز در برابر پول‌های هنگفتی به افراد واگذار می‌شد (پوهنیار، ۱۳۷۵: ج ۱، ۱۸۷).

۲-۷. معارف در دهه پایانی حکومت ظاهرشاه

در این دوره که از آن به دوره مشروطیت و دهه دموکراسی یاد می‌شود، گسترش تدریجی معارف سرعت بیش‌تری پیدا کرد و از پایتخت و مراکز ولایات به دهات کشانیده شد. بر اساس قانون اساسی جدید، آموزش دوره ابتدایی بر همه اجباری گردید. در ماده ۳۴ این قانون درباره معارف چنین آمده است: «تعلیم حق مردم افغانستان است که از طرف دولت به‌طور رایگان آماده می‌گردد و در این قسمت، هدف دولت رسیدن به آن مرحله است که مطابق قانون، به‌طور بسیار آسان و ساده برای مردم زمینه‌های تحصیل مساعد گردد. دولت مکلفیت دارد که در تمام افغانستان به‌خاطر تعمیم متوازن معارف پروگرام مؤثر وضع نماید.» (کامگار، ۱۳۸۷: ۶۷).

ماده مذکور که یادآور چهل سال پیش دوره امان‌الله است، به این واقعیت نیز اشاره دارد که در مدت چهل سال بعد از امان‌الله نه‌تنها به گسترش معارف توجه لازم نشده است؛ بلکه توسعه محدود آن نیز همراه با تبعیض بوده؛ به این معنا که مکاتب بیش‌تر در پایتخت و چند شهر بزرگ

و مناطق خاص فعال بوده و مناطق دیگر از نعمت معارف محروم بودند. این مطلب، در آمارها نیز به صورت غیر مستقیم بازتاب یافته است.^۱ پیش از این دهه، در آمارهای ارائه شده درباره معارف، جای بسیار مناطق، حتی برخی شهرها، خالی است. تنها در این دهه است که مکاتب در تمام ولایت‌ها گسترش یافت و در آمارها نیز ارائه شد.^۲

در این دوره، با این که به معارف توجه بیش‌تر گردید، توجه به سه نکته لازم است:

۱-۲-۷. تمرکز آموزش عالی در پایتخت

مراکز آموزش عالی که پیش از دهه مشروطه - به جهت ملاحظات سیاسی، کنترل دانشجویان، تظاهر و نمایش قدرت - تنها در کابل تمرکز داشت^۳، در این دوره نیز روند مذکور ادامه یافت.

۲-۲-۷. توسعه مکاتب لیلیه (شبانه‌روزی)

حکومت، تعدادی از مکاتب مسلکی و عمومی لیلیه را در کابل تأسیس کرد که دانش‌آموزان مناطق مشخص در آن پذیرفته می‌شد. تأسیس این مکاتب با توجه به شرایط اقتصادی افغانستان، از لحاظ مالی آسیب‌شدیدی بر توسعه معارف در کشور وارد کرد؛ زیرا هزینه هر دانش‌آموز در این مکاتب به مقدار هزینه ده دانش‌آموز در مکاتب روزانه بود؛ بنابراین، به تناسب گسترش این مکاتب، امکان گسترش معارف در سایر نقاط کشور کاهش می‌یافت. افزون بر آن، چون بیش‌تر این مکاتب نیز در کابل قرار داشت، عدم توازن را در تقسیم جغرافیایی معارف بازهم شدیدتر ساخت.

۳-۲-۷. عدم توازن در میان نیازها و برنامه معارف

در حالی که اجرای برنامه‌های اقتصادی به تعداد بیش‌تر افراد آموزش‌دیده و کارشناس امور فنی نیاز داشت، آموزش عالی بیش‌تر افراد را در رشته‌های گوناگون علوم انسانی تربیت می‌کرد و در همین زمان، تعداد زیادی از کارشناسان خارجی را برای اجرای پروژه‌های کشور استخدام

۱. البته این نکته قابل یادآوری است که در زمان نادر شاه (۱۹۲۱-۱۳۳۰) افغانستان متشکل از پنج ایالت اصلی و چهار ایالت فرعی بود. بعد از حکومت مشروطه و تصویب قانون اساسی، در سال ۱۹۶۴ افغانستان به ۲۶ ولایت تقسیم گردید (گروه پژوهشی سینا، افغانستان در سه دهه اخیر (-۱۳۸۰ تا ۱۳۴۳ ه.ش)، ص ۳۲). بدون تردید، تقسیمات جدید ولایات کشور در آمارها تأثیرگذار بوده؛ ولی نمی‌تواند مشکل مذکور را رفع نماید.

۲. برای ملاحظه آمارها، ر. ک: جمیل الرحمن کامگار، تاریخ معارف افغانستان.

۳. البته در سال ۱۹۶۳ دانشکده طب ننگرهار در جلال‌آباد بنیاد نهاده شد که در آن نیز ملاحظات سیاسی، به ویژه مسئله پشتونستان، دخالت داشت تا توزیع عادلانه تعلیم و تربیت (فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۲، ص ۷۸۰).

می‌کرد (فرهنگ، ۱۳۸۰: ج ۲، ۷۸۰).

در کل، حکومت در این دوره با جدیت اقدام به گسترش معارف کرد و بسیاری از آسیب‌های آن با گذشت زمان قابل رفع بود؛ ولی مشکل جدی این دوره، ناآرام شدن فضای معارف بود. سال‌های دههٔ دموکراسی در کابل و برخی ولایات دیگر، تظاهرات شدید که بیش‌تر از طرف محصلان بود، به راه انداخته می‌شد. در کابل، این تظاهرات‌ها و اعتراضات بسیار شدید بود و دانشگاه کابل مرکز فعالیت‌های سیاسی شده بود. ناآرامی‌های محصلان از وضع دانشگاه به‌خوبی دانسته می‌شود که در مدت یک سال، هفت‌بار رئیس دانشگاه تغییر یافت. به جهت همین مشکلات بود که گاهی دانشگاه مدت‌های زیادی تعطیل می‌گردید (کامگار، ۱۳۸۷: ۷۱).

۸. معارف در عصر محمداود (۱۳۵۷-۱۳۵۲)

ریاست جمهوری محمداود از تیر سال ۱۳۵۲ با کودتا آغاز شد و به مدت پنج سال ادامه یافت. در اردیبهشت سال ۱۳۵۷ کودتای کمونیستی به عمر خود او و حکومتش پایان داد؛ بنابراین، مدت حکومت او کوتاه بود. داود که خود را بنیان‌گذار جمهوریت در افغانستان می‌دانست، در آغاز حکومتش دموکراسی واقعی را به مردم وعده داد؛ ولی پس از استوار شدن پایه‌های قدرتش، هیچ‌گاه از شیوهٔ حکومت نظامی دست برنداشت؛ حتی پس از تصویب قانون اساسی جدید. در آغاز حکومت داود، کشور از آرامش و امنیت برخوردار بود؛ ولی به تدریج فشارها از ناحیهٔ احزاب آزادی‌خواه و مخالف و از طرف دیگر، استبداد و ناامنی در کشور افزایش یافت. از ناحیهٔ کشورهای خارجی، تهدید جدی وجود نداشت؛ روابط با آن‌ها وابسته به نوع سیاست حکومت خود افغانستان بود. در خط‌مشی که دولت جدید آن را اعلام کرد، اصلاحات بنیادی مانند بسط و توسعهٔ حقوق، آزادی‌های دموکراتیک، مبارزه با رشوه‌خواری و فساد اداری، تقسیم اراضی، سوادآموزی و تعمیم معارف مطرح شده بود؛ ولی در حقیقت، محمداود بیش‌تر از هر چیز به توسعهٔ اقتصادی، علاقه‌مند بود (فرهنگ، ۱۳۸۰: ج ۳، ۱۵، ۲۹، ۵۰، ۶۲).

فرهنگ، دورهٔ جمهوری داود را چنین ارزیابی می‌کند: «در تاریخ معاصر افغانستان دورهٔ پنج سالهٔ جمهوری محمداود خان از نظر پیشرفت و ترقی کشور، یکی از دوره‌های عقیم و کم‌ثمر به‌شمار می‌رود. اگر تبدیل عنوان شاهی را به جمهوری - که می‌توان از آن به تبدیل نظام مشروطه به نظام خودکامه نیز تعبیر کرد - کنار بگذاریم، در این دوره هیچ‌گونه دگرگونی مثبتی در اوضاع

کشور جلب توجه نمی‌نماید. در بخش اقتصاد و انکشاف که بنیان‌گذار جمهوریت علاقه‌مندی ویژه به آن اظهار می‌داشت، آهنگ پیشرفت تدریجی پیشین بدون رکود، اما بدون سرعت و جهش خاص ادامه یافت. در بخش سیاسی، حرکت به سوی دموکراسی و سهم‌گیری اقشار بزرگ‌تر مردم در اداره کشور متوقف گردید و حکمرانی از مجرای قانون به حکمرانی توسط فرمان مبدل شد. این حقیقت، نه تنها در چهار سال اول که دوره حکومت نظامی نامیده می‌شد، صدق می‌کرد؛ بلکه پس از تصویب قانون اساسی سال ۱۳۵۶ و پایان یافتن حکومت نظامی، باز هم به قوت خود باقی ماند.» (فرهنگ، ۱۳۸۰: ج ۳، ۶۱).

یکی از اشتباهات تاریخی داود که پیامدهای بسیار ناگوار و درازمدت را برای کشور در پی داشت، فرصت‌دادن به کمونیست‌ها در همه بخش‌ها، به ویژه در بخش معارف، بود. کمونیست‌ها با استفاده از این فرصت، جوانان زیادی را با گرایش و بینش کمونیستی آموزش دادند و افراد زیادی را با هدف ادامه تحصیل به روسیه فرستادند. هم‌چنین، آن‌ها در این فرصت توانستند نفوذ زیادی در حکومت به دست آورند. داود هنگامی متوجه اشتباهات خود شد که بسیار دیر شده بود و در نهایت، قربانی اشتباهات خویش گردید و کودتای کمونیستی سال ۱۳۵۷ به عمر او و حکومتش پایان داد (کامگار، ۱۳۸۷: ۹۳).

۹. معارف در دوره حکومت‌های کمونیستی (۱۳۷۱-۱۳۵۷)

بعد از این‌که محمدداود با تعدادی از نزدیکانش در کودتای نظامی افسران کمونیست کشته شدند، قدرت نظامی و سیاسی افغانستان به دست احزاب کمونیست خلق و پرچم افتاد. نورمحمد ترکی، حفیظ‌الله امین، ببرک کارمل و دکتر نجیب‌الله به ترتیب و در مجموع، مدت چهارده سال (۱۳۵۷/۲/۷ - ۱۳۷۱/۲/۸) حکومت کردند. این کودتا به کمک روسیه و به وسیله کارگزاران آن صورت گرفت. پس از این کودتا، حتی پیش از تجاوز رسمی روس‌ها، تا حد زیادی مجری دستورات مسکو بود و مستشاران زیاد روسی در بخش‌های گوناگون حکومت کمونیستی به هدایت امور مشغول بودند.

حکومت امان‌الله با آن‌که از امتیاز استقلال برخوردار بود و ماهیت غیر دینی نیز نداشت، به جهت اصلاحات ضد دینی و فرهنگی خود با قیام‌ها و شورش‌های مردمی روبه‌رو گردید و از صحنه برانداخته شد. حکومت کمونیستی علاوه بر داشتن ماهیت غیر دینی و وابستگی به روسیه،

اصلاحاتی را در پیش گرفت که بیش از پیش مخالفت‌های اجتماعی را در پی داشت؛ لشکرکشی رسمی و آشکار روسیه به افغانستان نیز به این مخالفت‌ها شدت بخشید و حکم جهاد و دفاع از وطن را بر هر مسلمان از مهم‌ترین واجبات قرار داد.

بنابراین، در حکومت کمونیستی، امنیت و آرامش اجتماعی از افغانستان رخت بر بسته بود. حکومت در سراسر ولایات با قیام‌ها، شورش‌ها و مبارزه‌های مسلحانه که روز به روز شدیدتر و مجهزتر می‌گردید، درگیر بود؛ به گونه‌ای که در همه استان‌ها و شهرستان‌ها قلمرو حکومت در مرکز هر شهرستان محدود شده بود و در حقیقت، مراکز حکومتی در محاصره نیروهای مبارز بود. بیش‌تر مردم کشور به شیوه‌های گوناگون در این مقاومت و مبارزه سهم داشتند.

با این وجود، در حکومت کمونیستی، باسواد کردن جامعه و گسترش معارف از اهمیت زیادی برخوردار بود. به همین جهت، این حکومت افزون بر مکاتب گذشته و تقویت آن‌ها، هزاران آموزشگاه سوادآموزی را برای باسوادکردن عموم مردم ایجاد کرد. «اولویه روا» معتقد است که اصلاحات ارضی، مبارزه با بی‌سوادی و تحکیم دستگاه دولت از طریق سرکوب و نابودکردن مخالفان، سه محور اصلی سیاست حزب خلق بود (روا، ۱۳۶۹: ۱۳۱).

البته هدف اصلی از نهضت سوادآموزی، نفوذ در مناطق روستایی و گسترش ایده‌های مارکسیستی بود. در برنامه پنج‌ساله‌ای که از آوریل ۱۹۷۹ آغاز گردید، منابع هنگفتی برای گسترش آموزش اختصاص داده شد. در این برنامه پیش‌بینی شده بود که در سال اول یک میلیون دانش‌آموز جذب کلاس‌های نوآموزی شوند. در سال بعد دو میلیون و در سال سوم سه میلیون دانش‌آموز دوره‌های نوآموزی را آغاز کنند. در صورت موفقیت این طرح، شش میلیون نفر (که بیش‌تر آن‌ها بزرگسالان بودند) در این مدت کوتاه باسواد می‌گردیدند. علاوه بر این، در آن زمان یک میلیون و نیم نفر باسواد در افغانستان وجود داشت. پس به این ترتیب، در مدت سه سال میزان باسوادان از ده درصد به پنجاه درصد می‌رسید؛ یعنی افغانستان یکی از پرسوادترین کشورهای آسیا در آن زمان می‌گردید (هی‌من، ۱۳۶۵: ۱۳۶).

طبق گزارش مجله «سواد» در سال ۱۳۶۱ حدود ۳۲۰۰۰ آموزشگاه سوادآموزی در سراسر کشور وجود داشت که در آن‌ها به تعداد ۱۶۹۷۵۰۰ نفر زن و مرد مشغول سوادآموزی بودند. در این دوره بود که دانشگاه بلخ و دانشگاه هرات تأسیس گردید و اعزام دانشجویان، حتی

دانش‌آموزان و کارمندان، به خارج به‌شدت افزایش یافت؛ البته با این تفاوت که اعزام به روسیه و دیگر کشورهای سوسیالیستی انحصار پیدا کرد. در سال ۱۳۶۵، به تعداد ۳۵۴۰۰ تن از معلمان و کارمندان مربوط به وزارت تعلیم و تربیه به خارج فرستاده شد. طبق یک توافق‌نامه که میان اتحاد شوروی و حکومت افغانستان در سال ۱۳۶۳ به امضا رسید، هر سال حداقل دوهزار کودک در سنین ۷-۹ سالگی برای تحصیل یک دوره ده‌ساله به شوروی فرستاد شوند (کامگار، ۱۳۸۷: ۱۱، ۱۱۹، ۱۲۳).

در دوره حکومت کمونیستی دو چیز در زمینه آموزش بسیار جالب توجه است: یکی نابسامانی آموزش و عدم موفقیت حکومت در این امر؛ با آن که تلاش بسیار در این باره انجام داد و دیگری، بسیار ایدئولوژیک شدن آموزش و قرارگرفتن آن در راستای اهداف حزب کمونیست.

۹-۱. نابسامانی آموزش در دوره حکومت کمونیستی

پیش از این اشاره گردید که در دوره حکومت کمونیستی، امنیت و آرامش از جامعه رخت بر بسته بود و این کشور صحنه تمام‌عیار برای مقاومت مردمی و مبارزه مسلحانه شده بود. به همین جهت، بسیاری از مکاتب (مکاتب دهات و اطراف شهر) در اثر جنگ یا خراب شده بودند، یا این‌که استفاده‌های دیگری از آن‌ها می‌گردید. به‌عنوان مثال: در هرات که یکی از استان‌های علم‌خیز و فرهنگ‌پرور کشور است، از ۸۸ مکتب ابتدایی، تنها ۳۵ تای آن از خسارت سالم مانده بود.^۱ مدارس مراکز شهر و مناطق زیر کنترل حکومت نیز از وضع خوبی برخوردار نبود؛ زیرا فضای دیکتاتوری کمونیستی بر نهاد معارف نیز حاکم بود و فضای خشونت و جاسوسی بالای مراکز آموزشی سنگینی می‌کرد. صدها جوان دانش‌آموز و دانشجو، همانند دیگر اقشار جامعه، به بهانه‌های گوناگون اعدام یا روانه زندان می‌شدند. بیش‌تر اوقات دیگر دانش‌آموزان در مارش‌ها، کنسرت‌ها و متینگ‌ها می‌گذشت که به مناسبت‌های مختلف در در هردو روز یکبار یا هر روز به راه انداخته می‌شد. بسیاری از دانش‌آموزان تشویق می‌شدند تا در مقابل حقوق زیاد، درس را ترک کرده و در آموزش‌های کوتاه‌مدت اردو ثبت نام نمایند تا به زودترین فرصت از آن‌جا فارغ گردیده و از حکومت انقلابی دفاع نمایند. از طرف دیگر، بسیاری از جوانان دانش‌آموز از سطح شهر دستگیر شده و به سربازی فرستاده می‌شدند. در برخی از مکاتب، هنگام توزیع کارنامه

۱. برای ملاحظه وضعیت مکاتب استان‌های گوناگون در این دوره، ر.ک: کامگار، تاریخ معارف افغانستان، ص-۱۲۷، ۱۳۰.

پایان سال، دانش‌آموزان جمع‌آوری و به سربازی اعزام می‌گردیدند تا از این طریق، اردوی خود را نیرومند سازد.

در این دوره، سازمانی‌بودن نقش مهمی برای ارتقای رتبه و پذیرش در کلاس‌های بالاتر داشت. کسانی که با نیروهای مقاومت می‌جنگیدند، بدون امتحان و حضور در کلاس، به پایه بالاتر و حتی به دانشکده دلخواه راه می‌یافتند. پس از کودتای کمونیستی، علاوه بر این که دانشگاه کاملاً حزبی و سیاسی شد، سطح علمی آن نیز به شدت پایین آمد؛ زیرا تعداد زیادی از استادان غیر حزبی اعدام یا تبعید شدند یا این که خود دانشگاه را ترک نمودند و افراد سازمانی فاقد صلاحیت علمی بر کرسی استادی قرار گرفتند. پیش از کودتا، ۷۵۰ استاد در دانشگاه کابل وجود داشت؛ اما پس از کودتا تا سال ۱۳۶۵ به تعداد ۲۶۷ نفر استاد مهاجر، ۳۶ تن اعدام و ۶ نفر نیز زندانی گردیدند (کامگار، ۱۳۸۷: ۹۹ و ۱۱۴ و ۱۲۶ و ۱۳۱).

با توجه به این وضعیت، تأسیس دانشگاه بلخ و هرات در زمان دکتر نجیب‌الله نیز تنها می‌توانست بر اساس انگیزه‌های سیاسی و تبلیغاتی باشد؛ زیرا در همان زمان دانشگاه کابل با از دست‌دادن بهترین استادان خود با کمی استاد مواجه بود.

در نتیجه، در این دوره نه تنها علم و سواد گسترش نیافت؛ بلکه همان‌گونه که حسن شرق، نخست وزیر داود، هنگام خروج شوروی اعتراف کرد، بی‌سوادی عملاً به دلیل نابودی مدارس در ولایات رو به افزایش بود (جیوستوزی، ۱۳۸۶: ۳۹).

موفقیت حکومت در سوادآموزی بزرگسالان که برای آن بسیار تلاش کرد، نیز ناچیز بود. نسبت آن‌هایی که با سواد می‌شدند و گواهی دریافت می‌کردند، بسیار کم بود. برای نمونه، از میان ۹۰۰۰ شرکت‌کننده در ولایت بلخ، تنها ۱۲۷ نفر و از کل ۱۶۵۶۶ سوادآموز، ۳۱۸ تای آن‌ها گواهی پایان تحصیل گرفتند (جیوستوزی، ۱۳۸۵: ۳۹). کشتمند نیز به این مطلب، در خاطرات خود اعتراف نموده است (کشتمند، ۲۰۰۳، ج ۳، ۸۵۹).

۲-۹. ایدئولوژیک‌شدن آموزش در دوره حکومت کمونیستی

هر حکومتی تلاش می‌کند تا فعالیت نهادهای گوناگون و از همه مهم‌تر نهاد آموزش در راستای تحکیم نظام موجود باشد و حداقل موجب تضعیف آن نگردد. این امر زمانی جدی و دشوار می‌گردد که مبانی و ارزش‌هایی که حکومت بر آن استوار است و اهدافی که به‌سوی

آن حرکت می‌نماید، با فرهنگ بومی و موجود جامعه ناسازگاری عمیق و جدی داشته باشد. حکومت کمونیستی در افغانستان، با این واقعیت به‌صورت کامل و جدی روبه‌رو بود؛ زیرا در یک جامعه دینی و سنتی با ارزش‌های دیرینه هزار ساله، کسانی به حکومت رسیده بودند که باورها و ارزش‌های جامعه‌اش را بی‌اساس، خرافات و موجب عقب‌ماندگی می‌دانستند. به همین جهت، تلاش جدی و گسترده را برای گسترش ارزش‌های کمونیستی از طریق آموزش آغاز کردند تا بتوانند فرهنگ جامعه را با اهداف حکومت همسو گردانند. این مطلب تا آن‌جا اهمیت داشت که بر اهداف واقعی آموزش، بدون تردید مقدم بود.

بعد از کودتای کمونیستی، مضمون‌های دینی یا حذف شد یا به‌شدت کاهش یافت و مضمون‌هایی همانند ساختمان اجتماعی و اقتصادی جامعه، سوسیالیسم و پیروزی‌های آن در جهان، طبقه و مبارزه طبقاتی، نهضت‌های انقلابی طبقه کارگر، انقلاب سوسیالیستی، تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی و کمونیسم عالی‌ترین مرحله سوسیالیسم، جای آن را گرفت (کامگار، ۱۳۸۷: ۱۲۴). سقوط مبانی آموزشی، هرگز حکومت کمونیستی را نگران نمی‌کرد؛ زیرا آنچه برایش اهمیت اصلی داشت، گسترش ارزش‌های کمونیستی بود (هی‌من، ۱۳۶۵: ۱۳۸).

در حقیقت، فعالیت جدی حکومت کمونیستی برای گسترش علم و سواد، در راستای بخشی از اهداف شوروی برای نابودکردن فرهنگ سنتی افغانستان بود که روا آن را دارای سه بخش می‌داند.

«اول آن‌که اسلام که هسته فرهنگ سنتی افغانستان است، کنار نهاده شود. دوم آن‌که الگوهای زندگی شوروی، به‌خصوص در میان جوانان، اشاعه داده شود. سوم با تأکید بر تقسیم جامعه افغانستان به ملیت‌ها، هویت فرهنگی افغان نابود گردد. هدف نهایی از گزینش این سیاست، آن است که جامعه افغانستان به گروه‌های متفاوتی بدون وجه اشتراک زبان، مذهب و فرهنگ تقسیم شود. ادبیات فارسی که میراث ادبی مشترک همه افغان‌هاست، به‌عنوان ادبیات قوم تاجیک قلمداد گردد.» (روا، ۱۳۷۲: ۱۱).

نتیجه‌گیری

هر نوع حکومتی نیاز به آگاهی خاص و متناسب با خود را دارد. حکومت لیبرال‌دموکراسی مبتنی بر علم مدرن غربی است. حکومت دینی ولایی (ولایت فقیه) بر معرفت دینی شیعی استوار

است. حکومت استبدادی از یک سو به عدم آگاهی افراد جامعه از حقوق طبیعی، انسانی و دینی و وظایف خود نیاز دارد و از سوی دیگر، به باورهای خرافی توجیه‌گر نظام حاکم؛ بنابراین، حکومت استبدادی علم جدید را که به آزادی‌های فردی و حقوق انسان اهمیت زیاد می‌دهد، برنمی‌تابد. هم‌چنین، آموزه‌های ناب اسلام که از مهم‌ترین ویژگی آن، پابندی به عدالت و تقوای الهی در تمام عرصه‌هاست، با حکومت استبدادی سازگار نیست.

دشمنی حکومت با علم می‌تواند گونه‌ها و سطوح متفاوت داشته باشد که به سطح فرهنگی و علمی جامعه و میزان درک حاکمان وابسته است. در آلمان نازی که مخالفت با اصل علم مورد نیاز و صلاح نبود، برای جهت‌دهی آن در راستای اهداف سیاسی تلاش گردید (ر. ک: گلوور و دیگران، ۱۸۴، ۷۶).

از پژوهش حاضر، به دست می‌آید که بسیاری از حکومت‌های افغانستان، تحمل مرحلهٔ پایینی از توسعهٔ علم را نیز نداشتند و آن را با بقای حکومت خود ناسازگار می‌دانستند. پس از امیر شیرعلی خان و آشنایی نسبی جامعه و حکومت با علم جدید و کارآیی آن، هیچ دلیلی نمی‌تواند بی‌توجهی کامل امیر عبدالرحمن را به علم توجیه نماید؛ جز این که نادانی مردم را به نفع حکومت خودکامهٔ خویش می‌دانست. قضیهٔ مشروطه و مرکزیت آن در مدرسهٔ حبیبیه و قتل نادرشاه به وسیلهٔ یک نوجوان دانش‌آموز، این مطلب را برای خانوادهٔ شاهی مسلم ساخت که جمع بین گسترش علم و بقای حکومت استبدادی آنان امکان‌پذیر نیست و اهمیت دادن به معارف همراه است با مشروطه‌خواهی، قیام، پیروی نکردن از حکومت و حتی پادشاه‌کشی. پس به ناچار برای حفظ قدرت، باید دست از پیشرفت و گسترش علم برداشت. حسن شرق، در خاطرات خود می‌نویسد: «قبل از ۱۳۳۲، حکومت‌ها از ترس یا بهانهٔ این که مردم به مکاتب رسمی علاقه ندارند، به توسعه و انکشاف معارف کم‌تر توجه داشتند.» (شرق، ۱۳۷۴: ۱۶۲). بدین صورت، پیشرفت، اعتبار، عزت و بی‌نیازی کشور، قربانی پایدار ماندن قدرت چند روزهٔ حاکمان آن گردید.

در این میان، دورهٔ امان‌الله و کمونیست‌ها استثنا است. در این دو دوره، توجه زیاد به معارف گردید؛ ولی جامعهٔ افغانستان با اقدامات این دو حکومت همراهی نکردند و به مخالفت برخاستند. بررسی علل این مخالفت، چیزی است که نگارنده در پایان‌نامه خود به آن اقدام نموده است و به خواست الهی به صورت یک مقاله منتشر می‌گردد.

منابع

۱. پوهنتون کابل (۱۳۴۷)، معارف افغانستان در پنجاه سال اخیر (تعلیمات عالی)، کابل، پوهنتون کابل.
۲. پوهنیار، سید مسعود (۱۳۷۵)، ظهور مشروطیت و قربانیان استبداد در افغانستان، کابل - پیشاور، مرکز نشراتی میوند.
۳. جیوستوزی، آنتونی (۱۳۸۶)، افغانستان: جنگ، سیاست و جامعه، ترجمه اسدالله شفایی، تهران، انتشارات عرفان (محمدابراهیم شریعتی)، چاپ اول.
۴. دانش، محمدقدیر (۱۳۸۸)، زمینه‌های اجتماعی چالش علم مدرن و فرهنگ در افغانستان، (پایان‌نامه کارشناسی ارشد)، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۵. دولت‌آبادی، بصیراحمد (۱۳۸۲)، شناسنامه افغانستان، تهران، انتشارات عرفان (محمدابراهیم شریعتی)، چاپ دوم با ویرایش جدید.
۶. رشتیا، سید قاسم (۱۳۷۷)، افغانستان در قرن نوزده، کابل، مرکز نشراتی میوند (سبا کتابخانه).
۷. رواء، اولیور (۱۳۶۹)، افغانستان، اسلام و نوگرایی سیاسی، ترجمه ابوالحسن سرو مقدم، مشهد، آستان قدس رضوی، چاپ اول.
۸. رواء، اولیور (۱۳۷۲)، افغانستان، جنگ و سیاست (مجموعه مقالات)، ترجمه حسن خباززاده، به کوشش محمدحسین پاپلی یزدی، مشهد، محمدحسین پاپلی یزدی.
۹. شرق، محمدحسن (۱۳۷۴)، تأسیس و تخریب اولین جمهوری افغانستان، پیشاور، مرکز نشراتی سعید.
۱۰. غبار، میر غلام محمد (۱۳۷۵)، افغانستان در مسیر تاریخ، قم، مؤلف با همکاری صحافی احسانی، چاپ اول.
۱۱. فرهنگ، میر محمدصدیق (۱۳۸۰)، افغانستان در پنج قرن اخیر، قم، دارالتفسیر، چاپ اول.
۱۲. کشتمند، سلطان‌علی (۲۰۰۳)، یادداشت‌های سیاسی و رویدادهای تاریخی، کابل، حبیب‌الله میهن‌یار، چاپ دوم.
۱۳. گروه پژوهشی سینا (وابسته به دفتر نمایندگی مقام معظم رهبری در امور افغانستان - ۱۳۸۱) افغانستان در سه دهه اخیر، قم، موسسه ثقلین.
۱۴. گلوور، دیوید و دیگران (۱۳۸۴)، جامعه‌شناسی معرفت و علم، ترجمه شاپور بهیان و دیگران، تهران، انتشارات سمت، چاپ دوم.
۱۵. هی من، آنتونی (۱۳۶۵)، افغانستان زیر سلطه شوروی، ترجمه اسدالله طاهری، بی‌جا، نشر شبانیز.